ادامه از صفحه اول

۲سال و ۳ماه و ۲۸روز

در ویژه‌نامه ۳۰تیر اما نمی‌شود وجوه سیاسی این روز مهم را با سکوت برگزار کرد و چیزی نگفت. هر برداشت و تفسیری که امروز از ۳۰تیر داریم، به نوعی تحت تاثیر ۲۸مرداد است و برعکس. میان این دو رخداد در عالم واقع ۱۳ماه فاصله است اما در بزرگداشت تقویمی‌شان فقط ۲۸ روز. انگار به هم چسبیده‌اند. این نزدیکی و هم طعم متفاوت این دو رخداد، نوعی کنتراست و تقابل حاد بین آنها ایجاد می‌کند، یکی پیروزی است و دیگری شکست. چون در سالگردشان، هر دو را با هم و به فاصله‌ای کوتاه می‌بینیم، سفیدی یکی و سیاهی آن دیگری، مضاعف می‌شود یا بهتر است بگویم مضاعف دیده می‌شود و این ویژگی هر تقابل دوتایی است که برای ناظر بیرونی، به گونه‌ای خاص و گاه اغراق‌شده جلوه می‌کند. از خود می‌پرسیم چه شد که آن پیروزی غرورآفرین تبدیل به شکستی چنان مصیبت‌بار شد؟ در سیاهی دومی و پیامدهای ناگوار آن بحثی نیست اما در مورد اولی چطور؟ چرا کامیابی ۳۰تیر اگر آن همه باشکوه بوده طی فقط ۱۳ ماه به چنان سرانجامی رسید؟ آیا درخشش بیش از حد رخداد ۳۰تیر باعث نشده که احیانا سویه‌ها و نتایج بعضا ناخوشایند آن را نبینیم؟ و بالاخره آیا شکست ۲۸مرداد نسبتی و ریشه‌ای در آن رخداد پیشین نداشته است؟برای ما ایرانیان، ۳۰تیر نماد روزی است که اراده ملت بر خواست دربار و الیگارشی و متحدان آن غلبه کرد و مصدق را به قدرت بازگرداند (که بعید می‌دانم خودش چندان علاقه‌ای به آن داشت!). ۳۰تیر همچنین نشانگر اوج احساسات ضداستعماری مردم ایران برای اعمال حق حاکمیت خود بود. در یک چشم‌انداز گسترده‌تر اما، ۳۰تیر نقطه فوران سیاست انبوه و توده‌ای دهه ۲۰ بود؛ پدیده‌ای که محصول پراکندگی آنارشیک و خلأ قدرت، ظهور افکار عمومی بی‌شکل و به خیابان کشیده شدن سیاست در آن سال‌ها بود؛ چیزی که در جولان نیروهای واگرا، غیاب یا دست‌کم ضعف نهادهای حزبی، صنفی، مدنی و تسلط تام گفتارهای سیاسی ژاکوپنی- چپ آن روزگار شاید امری ناگزیر بود. به گمانم جز بر بستر چنین نیروها و روندهایی، شکل‌گیری رخداد ۳۰ تیر امری ممتنع بود. قیام ۳۰ تیر، مصدق را با پشتوانه‌ای دوچندان به قدرت بازگرداند و مخالفان داخلی و خارجی را در موضع ضعف و امتیازدهی قرار داد. از این بهتر چه می‌شد؟ در وضعیتی تناقض‌نما اما شور و هیجان عمومی و فوران سیاست انبوه، همزمان مسیر نهضت ملی، حل مساله نفت و پروژه دموکراسی‌خواهی (یا بهتر بگویم مشروطه‌خواهی) را نیز با محدودیت‌هایی مواجه کرد. فضا ملتهب‌تر، مطالبات و خواسته‌ها رادیکال‌تر و رهبران بیش از گذشته در معرض و دسترس توده‌ها و تحت‌تاثیر هیجانات آنها بودند. احزاب و نیروهای سیاسی داخل جبهه ملی از تشکیلات، سازماندهی و استحکامی برخوردار نبودند که این مطالبات را کنترل کرده و در مسیر فرآیند سیاسی قرار دهند. اگر سیاست‌ورزی را نه فقط معادله‌ای یک‌طرفه، که برآیندی از بسیج، چانه‌زنی و مصالحه بدانیم آشکار است که از فردای ۳۰ تیر سیاست‌ورزی روزبه‌روز سخت‌تر و سخت‌تر می‌شد، پیشنهادهای مناسب‌تر طرف غربی برای حل مساله نفت، دیگر خریداری نداشت و نمی‌توانست هم داشته باشد، چون نه مصدق و نه هیچ نیروی دیگری قادر نبود موج احساسات تند و حداکثری حامیان را نادیده بگیرد (بگذریم که خود مصدق و دیگر رهبران وقت خود نقشی مهم در تهییج احساسات و تند کردند مطالبات‌داشتند).

در رابطه با داخل و طرف دیگر حاکمیت دوگانه، یعنی دربار و حامیان سیاسی و اجتماعی‌اش، فضا روزبه‌روز به سمت قطبی شدن و تقابل پیش می‌رفت و به‌تدریج شعارهای تغییر نظام سیاسی، موضوعیت بیشتری می‌یافت. این در حالی بود که این نیروها کماکان از حمایت ارتش، الیگارشی و حمایت خارجی بهره‌مند بود. از سوی دیگر اما ۳۰ تیر صفوف جبهه ملی و حامیانش را نه مستحکم‌تر که متزلزل‌تر کرد. طیف متنوع رهبران و نیروهای سیاسی جبهه ملی، پیروزی ۳۰ تیر را متعلق به خود می‌دانستند و سهم بیشتری از قدرت را طلب می‌کردند. اختلافاتی که بر سر لایحه اختیارات دوم مصدق، ریاست مجلس و تقسیم مناصب دولتی آغاز شد بی‌نسبت با برآورد اغراق‌شده این گروه‌ها از سهم و وزن خود در قیام ۳۰ تیر نبود. دیگر در خود صفوف جبهه و رهبرانش هم جای چندانی برای گفت‌وگو و مذاکره باقی نمانده بود چه رسد به امکان سیاست‌ورزی و مصالحه با دیگر طرف‌های درگیر. از فردای ۳۰ تیر روندها، نیروها و موقعیت‌های سیاسی دیگر آنی نبود که پیش از این بود.

قصد ندارم نقش مشکلات ساختاری داخلی، چترهایی مثل سیاست طایفه‌ای، قدرتمندی نیروهای واگرا، بحران دولت- ملت و ضرورت‌های تاریخی نوسازی در آن برهه خاص را نادیده بگیرم یا انکار کنم که برداشت خاص آمریکا از ملاحظات جنگ سرد و موقعیت ژئوپلیتیک ایران تا چه میزان شانس جبهه ملی و دولت مصدق برای امتیازگیری از طرف غربی را محدود می‌کرد. اما فکر می‌کنم سیاست توده‌ای و انبوه شکل‌گرفته از فردای ۳۰ تیر به همان نسبت که ایرانیان را از حس غرور و افتخار لبریز می‌کرد به همان نسبت محدودیت‌ها و تنگناهایی جدی بر سر راه رهبران و سیاسیون برای سیاست‌ورزی، مصالحه و پیشبرد تدریجی اهداف نهضت فراهم می‌کرد. با چنین برداشتی، شاید کنتراست سیاه و سفید ۳۰ تیر و ۲۸ مرداد تا حدی تعدیل شود و بشود دید که پیروزی و شکست تا چه حد تفسیر بردار، درهم‌تنیده و جدایی‌ناپذیرند.

حماسه سی‌ام تیر

هراس شاه؛ پیروزی مردم

ناصر تکمیل‌همایون

درآمد

راستی در این است که از ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ و ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور، هر دو قدرت موازنه مثبت (بریتانیا و شوروی) و اصحاب داخلی آنها به دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران روی خوش نشان نمی‌دادند و از ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ که به‌رغم توطئه دربار و «منتظرالصداره» نگاه‌داشتن سیدضیاءالدین طباطبایی، رهبر نهضت، زمامداری کشور را پذیرفت، توطئه‌ها و دسیسه‌ها شکل جدیدی پیدا کردند و گاه با فریب و نیرنگ و ریاکاری‌های شاه و گروهی از وابستگان موازنه مثبت، شعار ناهم‌آهنگ «هم شاه، هم مصدق» را در جامعه مطرح می‌کردند در حالی که در آن روزها دانایان سیاست و امور، اسناد و مدارک به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که «سحر با معجزه پهلو نزند» و صداقت و «ملی» بودن با کذب و وابستگی به «بیگانه» و دلبستگی به وعده و وعیدهای «مقامی» و «مالی» هم‌آهنگ نیست «عاشقی را قابلیت لازم است.» از همان آغاز زمامداری، مراسم خلع‌ید (۲۹ خرداد)، انتخابات مجلس هفدهم، ماجرای سفر دکتر مصدق و همراهانش به لاهه برای دفاع از حقوق ملی و غصب‌شده ایرانیان، دسیسه‌ها و کارشکنی‌های چپ‌نمایان و راست‌گرایان داخلی لاینقطع ادامه داشت و در پهنه‌های جهانی نیز صحنه‌آرایی‌های کانون‌های گوناگون امپریالیستی، سیاست‌های ضدایرانی خود را هر دم به صورتی آرایش می‌دادند. دولت انگلستان که از ایران به دادگاه بین‌المللی لاهه شکایت کرده بود، دکتر مصدق را بر آن داشت تا با حمل اسناد و مدارک لازم هم‌آهنگ با یاران و مشاوران خود به کشور هلند مسافرت کند و در دادگاه حضور یابد و در ۱۱ خرداد ۱۳۳۱ خورشیدی (۹ ژوئن ۱۹۵۲م) با نطق مستدل خود دفاع از حقوق، ملت ایران را در برابر شرکت غارتگر «B.P» برعهده گیرد و به‌خوبی از عهده آن برآید. در پی نطق و دفاعیات دکتر مصدق، پروفسور هنری رولن بلژیکی به‌عنوان مشاور حقیقی ایران در دادگاه دفاعیات خود را آنچنان مدون و مستند ادامه داد و ایران را در استیفای حقوق خود محق شناساند که دادگاه بین‌المللی همه خواسته‌های ایران را برحق دانست؛ امری که بر پایه اسناد جدید (سند شماره ۱۸۱ تلگراف شاه ۱۲ ژوئن) اعلیحضرت از هندرسون سفیر آمریکا خواسته است کاری کند که دادگاه لاهه بر ضد ایران رأی صادر کند! [۱]

دکتر مصدق بلافاصله برای گشایش مجلس هفدهم به تهران بازگشت و طبق سنت جاری در نظام مشروطه از نخست‌وزیری استعفا داد تا مجلس نخست‌وزیر جدید خود را برگزیند.

برنامه انتخاب نخست‌وزیر جدید

شاه که همواره می‌خواست دکتر مصدق را از صحنه خارج کند، فزون بر دو نامزد پشت‌پرده (سیدضیاءالدین طباطبایی و احمد قوام‌السلطنه) «با گرایش کمتر» به دو نامزد دیگر نیز چون حکیم‌الملک و منصورالملک همفکری کرد که البته حکیم‌الملک را ناتوان تشخیص داده بودند و منصورالملک نیز خود را در برابر دکتر مصدق همسنگ نمی‌دانست. شاه به قصد ایجاد تفرقه در جبهه ملی حتی به دکتر بقایی و حسین مکّی نیز پیام فرستاده و گفت‌وگوهایی کرده بود. [۲] اما کاربه‌دستان هم‌آهنگ با شاه، سیاست دیگری به پیش آوردند و آن اینکه از میان نمایندگان جبهه ملی کسی را به زمامداری بگمارند که با او بتوانند مساله نفت را به جایی که می‌خواهند برسانند و در ضمن دکتر مصدق را برای همیشه از ماجرای سیاسی و مبارزات کنار بگذارند. از این‌رو با وابستگی حسین علاء وزیر دربار این اقدامات آغاز شد. نمایندگان جبهه ملی در اندیشه و عمل سه نوع واکنش نشان دادند:

الف- عده زیادی از دل و جان طرفدار زمامداری دکتر مصدق بودند.

ب- گروه اندکی به شرط کنار رفتن دلخواه دکتر مصدق و رضایت او، دکتر عبدالله معظمی یا اللهیار صالح را برای نخست‌وزیری پیشنهاد کرده بودند که آمریکایی‌ها با انتخاب صالح مخالفت کرده بودند. [۳]

ج- گروه سوم چون نام‌شان در زمره کاندیداهای انتخاب‌شده قرار نگرفته بود، به دلایلی که روشن است، خود را در گروه طرفداران زمامداری دکتر مصدق جای دادند.

بداقبالی قوام‌السلطنه

شاه پس از مذاکرات با آمریکا و انگلستان و چندین جلسه گفت‌وگو با قوام‌السلطنه قول و قرارهایی با وی گذاشت که فزون بر نخست‌وزیری و دادن اختیارات، انحلال مجلس هفدهم نیز مطرح شده بود. اما از لحاظ فشارهای داخلی و درباری باید یادآور شد: «زیربنای نخست‌وزیری قوام توسط اشرف پهلوی بنیان گرفت و او بود که قریب یک‌سال، فعالیت‌های شبانه‌روزی و تحریکات داخلی و خارجی و دسته‌بندی‌های متعدد توانست به این فکر خود جامه عمل بپوشاند. ارتباط اشرف و قوام از سال ۱۳۲۹ در اروپا شروع شد و تخم زمامداری مجدد قوام را او کاشت.» [۴] بخش دیگر فعالیت‌های درباری توسط ملکتاج تیموری (مادر شاه) انجام می‌گرفت که عبارت بود از گفت‌وگو با رجال مخالف دکتر مصدق، ارتشیان، روزنامه‌نگاران و متحد ساختن آنان و همچنین راضی کردن شاه به فراموش کردن ماجراهای گذشته مخالفت‌های قوام(مجلس موسسان) و برپایی مجالس گفت‌وگو و مشاوره شاه و قوام و جز اینها که سرانجام توانست مرد بزرگی چون قوام‌السلطنه را که بی‌تردید یکی از ستون‌های سیاست ایران بود، در ۸۰سالگی، با آنکه مریض بود و سابقه سکته هم داشت و گویا بی‌اراده و خرفت هم شده بود، اما در عشق قبول صدارت، آنچنان فریفته شود که تمام خدمات باارزش گذشته خود را (که مورخان نباید فراموش کنند) لکه‌دار کند گویا این اتفاق نیز از امرهای مستمر تاریخ است به قول شیخ اجل:

از مایه بیچارگی قطمیر مردم می‌شود
ماخولیای مهتری سگ می‌کند بلعام را

پیشدستی و پیشگامی دکتر مصدق

دکتر مصدق برای ادامه زمامداری خود از مجلس رای تمایل خواست. از ۶۵ نماینده، ۵۲ نماینده رای اعتماد دادند، اما مجلس سنا که مستقیما نمایندگان شاه در آن اکثریت داشتند، از ابراز تمایل به دکتر مصدق خودداری کردند. به همین دلیل دکتر مصدق هم از قبول نخست‌وزیری کنار رفت، اما در آن روزها سیل طومارها و تلگراف‌ها و اجتماعات مردمی و مقالات روزنامه‌های طرفدار دکتر مصدق وضعی را پدید آورد که آیت‌الله کاشانی در ۱۹ تیر طی اعلامیه از: «تشنجی که در نتیجه رویه نامطلوبی که عده‌ای از سناتورها برخلاف تمایلات عمومی در ندادن رای به جناب آقای دکتر مصدق در عموم ملت ایران حاصل گردیده است.» سخن به میان آورد. [۵] سرانجام مجلس سنا به دکتر مصدق اطمینان دادند «در صورت تشکیل دولت از رای اعتماد سنا برخوردار خواهد بود.» [۶] دکتر مصدق در روزهای تصمیم‌گیری برای قبول نخست‌وزیری و تعیین وزیران به‌طوری که نوشته است برای مذاکره با شاه به دربار می‌رود و در این‌باره خاطرنشان شده است: «برای اینکه اختلاف دربار با دولت راجع به بعضی از اصول متمم قانون اساسی به‌صورت بارزی جلوه‌گر نشود چنین به‌نظر رسید که وزارت جنگ را اینجانب خود عهده‌دار شوم تا دخالت دربار در آن کم شود و کارها در صلاح کشور پیشرفت کند. داوطلبی من برای این پست نه برای کار بود و نه استفاده از حقوق. از نظر کار من نخست‌وزیر بودم و مافوق وزیر بودم و از نظر حقوق هم هر کاری که در عصر مشروطیت متصدی شدم حقوق آن را صرف امور خیریه نمودم. پس داوطلبی من فقط از این نظر بود که تصمیمات دولت در آن وزارت اجرا شود. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی که مسوول نبودند چون ستاد ارتش زیرنظر ملوکانه قرار گرفته بود، هر امری که می‌فرمودند اجرا می‌شد. ولی دولت که مسوول بود کاری نمی‌توانست بکند و نمی‌کرد. این بود که روز ۲۶ تیر ۳۱ قبل از ظهر که به پیشگاه ملوکانه شرفیاب شدم این پیشنهاد را نمودم که مورد موافقت قرار نگرفت و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی فرمایشاتی بدین مضمون فرمودند «پس بگویید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم. که چون هیچ‌وقت حاضر نمی‌شدم چنین کاری بشود فورا استعفا دادم و از جای خود حرکت کردم.» دکتر مصدق افزوده است: «ولی اعلیحضرت پشت درب اطاق که بسته بود ایستادند و از خروج من مخالفت فرمودند این کار مدتی طول کشید دچار حمله شدم و از حال رفتم و پس از بهبودی حال که اجازه مرخصی دادند فرمودند تا ساعت هشت بعدازظهر اگر از من به شما خبری نرسید آن‌وقت استعفای خود را کتبا بفرستید و چنانچه برای من پیش‌آمدی بکند از شما انتظار مساعدت و همراهی دارم که عرض شد با اعلیحضرت قسم یاد کردم و به عهد خود وفادارم.» [۷] دکتر مصدق تا ساعت هشت بعدازظهر منتظر ماند و چون از طرف شاه خبری نشد، این نامه را برای شاه ارسال کرد: «چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به‌دست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصا عهده‌دار شود و مورد تصویب شاهانه واقع نشده، البته بهتر آن است دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملا مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند و با وضع فعلی ممکن نیست مبارزاتی را که ملت ایران شروع کرده، پیروزمندانه خاتمه دهد.» [۸]

شاه در وادی هراس و دودلی

اخبار به‌پاخاستگی مردم در سراسر کشور در دفاع از دکتر مصدق به آگاهی شاه می‌رسید و او را در وحشت و اضطراب قرار می‌داد نه می‌خواست دل به مشروطیت سپارد و «سلطنت» کند و نه موقعیت و توان «حکومت» داشت. در مورد ذخیره‌های نخست‌وزیری یعنی قوام‌السلطنه و سیدضیاءالدین دودل بود و هیچ‌کدام را هم دوست نمی‌داشت و به قول استاد محمدعلی موحد: «مادر و خواهر شاه نیز از آنچه که به تذبذب و بی‌تصمیمی و ضعف اراده اعلیحضرت تعبیر می‌شد به جان آمده بودند.» [۹] همین محقق ارجمند به نقل از اسناد خارجی (نامه هندرسون) به وزارت امور خارجه (هفتم جولای ۱۹۵۲) آورده است: «ملکه مادر از ضعف و تردید شاه سخت برآشفته و والاحضرت اشرف که دیروز از مسافرت برگشتند به قدری عصبانی بود که دچار حمله قلبی گردیده است.» [۱۰] شاه سرانجام گزینش خود را انجام داد و فرمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه را بدین شرح صادر کرد:

جناب اشرف آقای احمد قوام نخست‌وزیر

نظر به اعتمادی که به مراتب شایستگی و کاردانی شما داریم به‌موجب این دستخط سمت نخست‌وزیری را به شما محول و مقرر می‌داریم. در تشکیل هیات وزیران اقدام نموده، نتیجه را زودتر به اطلاع ما برسانید. شاه [۱۱]

مجلس شورای ملی با ۴۰ رای از ۴۲ نماینده حاضر رای تمایل به قوام داد، اما قوام خواستار انحلال مجلس بود و گمان می‌کرد، شاه پس از چند روز مجلس را منحل خواهد کرد. به‌هرحال روز ۲۷ تیر خبر نخست‌وزیری قوام در سراسر کشور پخش شد و همان روز قوام‌السلطنه با عنوان رییس‌الوزراء اشتباه دوم خود را با صدور اعلامیه‌ای بسیار تند به منصه ظهور رساند که بسیار بهت‌انگیز بود. در آن اعلامیه که معلوم نیست چه کسانی در نگارش آن دست داشتند، (مورخ‌الدوله سپهر، حسن ارسنجانی، عباس اسکندری...) اما وقتی ارسنجانی از قوام می‌پرسد: «بفرمایید چه کسی متن اعلامیه را تنظیم کرده است، گفت خودم نوشتم، گفتم شما که فرصت نداشتید... نکند کسی شاهکاری زده باشد؟ گفت نخیر جان شما این‌طورها نیست من خودم نوشتم و حالا هم که خوانده شد. شما هم بگویید خوب است. گفتم البته پیش مردم که خواهیم گفت ولی خودتان بدانید که بسیار کار بدی بود و چنین اشتباهی را در تمام عمرتان مرتکب نشده بودید.» [۱۲] در این اعلامیه مبارزات مردم ایران برای ملی شدن نفت، به رهبری دکتر مصدق نوعی «بی‌تدبیری» شناخته شده که خصومت بین ملت ایران و ملت انگلیس و خدشه بین دو کشور را پدید آورده است. نهضت ملی را عوام‌فریبی (= حمله به دکتر مصدق) و هماهنگی متدینان را با نهضت، نوعی ریا و سالوس دانسته و خواستار جلوگیری از نشر خرافات و عقاید قهقرایی خواهد بود. (= حمله بر آیت‌الله کاشانی) و همچنین اولتیماتوم داده که بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفان کیفر اعمال‌شان را در کنارشان می‌گذارم... دست به تشکیل محاکم انقلابی زده هر روز صدها تبهکار را از هر طبقه به‌موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون قرین تیروروزی سازم» و در پایان آورده است: «به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرارسیده است. کشتیبان را سیاستی دگر آمد.» [۱۳]

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

اعلامیه قوام که نظیر شرقی آن در دوره‌های پیش از مشروطیت، کمتر دیده شده، از چند جهت به سود ملت ایران تمام شد. نخست اینکه افکار عمومی و احساسات ملی و مذهبی و دموکراتیک طبقات گوناگون جامعه را، علیه شرایط پدیدآمده، به حرکت درآورد و پایه و مایه دفاع از دکتر مصدق را از آن سال بالا برد که برای مردم زمامداری و نخست‌وزیری، تحت‌الشعاع منزلت اجتماعی و مشروعیت سیاسی او قرار گرفت و دکتر مصدق «نماد ملی» شد؛ امری که در تاریخ ایران کمتر ظهور و بروز پیدا کرده است. نگارنده این مقاله که خاطراتی از نوجوانی خود از آن روزها به‌یاد دارد و در روز سی‌ام تیرماه در میدان بهارستان پاساژ آشتیانی و کوچه نظامیه (پیرامون حزب ملت ایران) وظایفی برعهده داشت. به‌رای‌العین مشاهده می‌کرد که مردم چگونه رفتارهای حق‌طلبانه خود را با نام مصدق و دفاع از او ابراز می‌کردند، شعار مشهور ماندگار تاریخی «از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم یا مرگ یا مصدق» از نهانخانه دل ملتی فرهنگ‌ساز در پیوند با تاریخ مبارزات مشروطیت و عدالتخواهانه دموکراتیک، در آن روز نقش یافت و این حالت کم‌نظیر اجتماعی، واکنشی بود به شرایط پیش‌آمده که قوام‌السلطنه با صدور اعلامیه استبدادمنشانه خود به وجود آورده و آتش قهر ملی و خشم مردم آن روز ایران به‌ویژه تهران را شعله‌ور کرده بود. دیگر آنکه آیت‌الله کاشانی، که شاه و قوام هر دو می‌خواستند از وی جهت حکومت جدید مشروعیت کسب کنند، نه‌تنها توفیق نیافتند، بلکه سرانجام در ۲۹ تیردر نامه‌ای خطاب به حسین علاء وزیر دربار چنین مرقوم داشت: «جناب آقای علاء دام‌ظله عرض می‌شود. بعد از شما ارسنجانی از جانب قوام‌السلطنه آمد و گفت به‌شرط سکوت، قوام شش وزیر مشروط در اختیار من می‌گذارد. همان‌طور که حضوری عرض کردم به عرض اعلیحضرت برسانید اگر در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایید دهانه تیز انقلاب را به جلوداری شخص خودم متوجه دربار خواهم کرد. در انتظار اقدامات مجدانه شما وسلام؛ سیدابوالقاسم کاشانی.» [۱۴] سه دیگر اینکه احزاب ملی وابسته به جبهه ملی ایران، اصناف و بازاریان، سازمان‌های دانشجویی و دانش‌آموزی شخصیت‌های برجسته شهری و محلی، همه در سرنگون کردن حکومت ضدمشروطه و به‌تحقیق، وابسته به قوام بسیج شدند و نجات ایران را فقط در زمامداری دکتر مصدق شناختند. نمایندگان نهضت ملی ایران در مجلس شورا نیز اعلامیه‌ای در طرفداری از دکتر مصدق بدین شرح صادر کردند: «ما امضاکنندگان ذیل، نمایندگان مجلس شورای ملی در تایید سوگندی که برای حفظ مبانی مشروطیت در مجلس‌شورای ملی یاد کرده‌ایم و به علت اینکه در شرایط فعلی ادامه نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست، متعهد می‌شویم با تمام قوای خود و وسایل موجود از دکتر مصدق پشتیبانی نماییم.» [۱۵]

میدان بهارستان رزمگاه حق با باطل

سازمان‌های طرفدار دکتر مصدق روز سه‌شنبه سی‌ام تیر را روز اعتصاب عمومی و اعتراض و حق‌طلبی اعلام داشته و میدان بهارستان را میعادگاه خود قرار دادند تا در جوار «خانه ملت» دادخواهی کنند و از نیروهای انتظامی هم خواستند که علیه مردم اقدامی انجام ندهند. آیت‌الله کاشانی که در آن روزهای تاریخی مرجع و رهگشای همه تصمیم‌های سومی به‌ویژه مذهبیان و اهالی بازار بود، در جواب اعلامیه پرطمطراق و آشوبگرانه قوام، در روز ۲۹ تیر اعلامیه محکم و کارساز خود را صادر کرد که در آن رهگشایی‌های بسیار دیده می‌شد: «تاریخ حیات سیاسی قوام پر از خیانت و ظلم و جور است و او بارها امتحان خود را داده و دادگاه ملی حکم مرگ قطع حیات سیاسی او را صادر کرده است... توطئه تفکیک دینی از سیاست که قرون متمادی سرلوحه برنامه انگلیسی‌ها بوده و از همین راه ملت مسلمان را از دخالت در سرنوشت و امور دینی و دنیوی بازمی‌داشته است، امروز سرلوحه برنامه این مرد جاه‌طلب قرار گرفته است. من صریحا می‌گویم که بر عموم برادران مسلمان لازم است که در راه این جهاد اکبر، کمر همت بربسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند تلاش آنها در به دست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است و ملت مسلمان ایران به هیچ‌یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به دست مزدوران آزمایش‌شده، استقلال آنها پایمال و نام باعظمت پرافتخاری را که ملت ایران در اثر مبارزه مقدس خود به دست آورده است، مبدل به ذلّت و سرشکستگی شود.» [۱۶] اعلامیه‌ها و فراخوان‌های یادشده و مقالات روزنامه‌های شاهد و باختر امروز و روزنامه‌های احزاب ملی، کارخانه‌ها، تجارتخانه‌ها و بازار تهران را تعطیل کرد و مردم گروه‌گروه به میدان بهارستان آمدند (در شهرهای دیگر نیز بر پایه اطلاعات واصله مردم صمیمانه بسیج شده و در میدان‌های شهر اجتماعات پرشکوهی برپا داشته بودند) احساسات ملی و شور و هیجان مذهبی، عشق به استقلال و وطن‌پرستی، توانمندی در نشان دادن آزادی‌خواهی، گویی «قهر مقدسی» را پدید آورده بود و مردم بر پایه غیرت و همیت و نمایاندن «موجودیت ملی» خود، آسیمه‌سر به سوی میدان بهارستان راه می‌پیمودند. گروهی از مردم کرمانشاه و همدان و قزوین کفن پوشیده و برای اعلام مخالفت با قوام و دفاع از دکتر مصدق به تهران آمده بودند که در کاروانسرای سنگی ژاندارم‌ها از ورود آنها جلوگیری کردند. میدان بهارستان مملو از جمعیت بود. نگارنده این مقاله روان‌شاد داریوش فروهر را دید که با یک «دوچرخه کورسی» این سو و آن سو می‌شتافت و جمعیت را به سوی بهارستان راهنمایی می‌کرد. در هر حال پیش‌آمد آنچه که پیش‌بینی شده بود، دکتر کاتوزیان نوشته است:

«برای سی‌ام تیر از ارتش دعوت شد تا نظم خیابان‌ها را حفظ کند. افسران ارتش در سی‌تیر یکپارچه عمل نکردند. بعضی بیرحمانه به روی مردم آتش گشودند (جناح زیرنظر شاه سرتیپ کوپیال سرلشکر علوی‌مقدم، سرلشکر گرزن و نظامیان دیگر احتمالا به فرماندهی شاهپور علیرضا پهلوی)، برخی دو دل ماندند و پاره‌ای هم به تظاهرکنندگان پیوستند.» (سازمان افسران ملی) [۱۷]

خبر کشت و کشتار با شاخ و برگ‌هایی به آگاهی قوام‌السلطنه رسید. حسن ارسنجانی معاون موقت قوام‌السلطنه نوشته است: «علاء به آقای قوام‌السلطنه گفت جناب اشرف لابد از اوضاع شهر استحضار دارید. قوام‌السلطنه جواب داد آنچه گفته‌اند مختصرا تظاهری شده و چند نفر مجروح شده‌اند. گفت خیر قربان، نزدیک ۵۰۰ نفر کشته شده‌اند. شهر خیلی شلوغ و خطرناک است. قوام‌السلطنه گفت: این حرف‌ها صحیح نیست، اطلاع دارید؟ علاء جواب داد که فرماندار نظامی اطلاع داده است.» [۱۸]

دکتر کاتوزیان تعداد کشته‌شدگان تهران را ۱۷ نفر نوشته که البته عده‌ای هم مجروح شده بودند. [۱۹] نگارنده این مقاله روز ۳۱ تیر در یکی از زیرزمین‌های بیمارستان سینا، تعداد شهدا را بیش از این عددها مشاهده نکرد، حال اگر در بیمارستان‌های دیگر و جاهای ناپیدا هم مقتول را پنهان کرده بودند، اطلاعی در دست نیست. آنچه در ذهن نگارنده مانده است، مردم جنازه‌ها را روی تخته‌های دکاکین جای می‌دادند و با شعارهای الله‌اکبر، لااله الاالله و هواخواهی از دکتر مصدق، به سمت منزل آیت‌الله کاشانی (پامنار) رهسپار می‌شدند. به یاد نگارنده مانده است مردم جنازه‌ای را از کوچه نظامیه تا خیابان مدرس آوردند و به سمت چهارراه سرچشمه که می‌بردند کامیون ارتش که از چهارراه یادشده، به سمت بهارستان می‌آمد، چادر روی کامیون را کنار زده و با شلیک لاینقطع به سوی مردم معرکه‌ای به وجود آورد ولی کسانی که جنازه را حمل می‌کردند، با همان شعار «یا مرگ یا مصدق» پیش می‌رفتند و چند مقتول و مجروح برجای گذاشتند و از چهارراه سرچشمه به سمت خیابان پامنار حرکت خود را ادامه دادند.

اخبار قیام مردم و تسخیر کلانتری‌ها و رویارویی با قوای دولتی و انتظامی به آگاهی قوام‌السلطنه که فکر می‌کرد از همه قضایا اطلاع دارد، می‌رسید. حسن ارسنجانی نوشته است: «قوام‌السلطنه با قیافه برافروخته گفت: فرماندار نظامی چرا به من که رییس دولت هستم اطلاع نمی‌دهد. این چه ترتیبی است؟ یعنی چه؟ فرماندار نظامی باید به من اطلاع بدهد و کسب تکلیف کند» گویی پیرمرد بیمار آنگاه آگاه می‌شود که می‌گوید! «پس معلوم می‌شود که آقایان هرچه خواستند کرده‌اند تا به حساب من بگذارند. من که استعفا کرده‌ام. پس چرا استعفای من پذیرفته نمی‌شود. من رییس دولت باشم و خبر نداشته باشم در تهران چه گذشته است؟» [۲۰]

معلوم است که احمد قوام هشتاد و چند ساله، فرتوت جاه‌طلب و فریب‌خورده مادر و خواهر شاه، در پایان عمر، به گونه‌ای بازیچه دست شاه شده؛ شاهی که خود نیز «بازیچه» دست کسان دیگر بود! روزنامه شاهد در سر مقاله ۲۹ تیر با آوردن یک بیت شعر (گویا از سعدی) علیه‌الرحمه عمق مساله را به درستی یاد آورده شده است.

تیر هر چند از کمان آید
از کماندار بیند اهل نظر

سرانجام آشکار شد که تمام فتنه‌ها و آدم‌کشی‌ها به دستور اعلیحضرت بوده است و شاه که در نقشه‌هایش با شکست روبه‌رو شده بود، در ساعت چهار بعدازظهر بنا به نوشته کاتوزیان از قوام السلطنه خواست تا استعفا کند [قوام‌السلطنه پیشاپیش استعفا داده] بود و بار دیگر مصدق را به نخست‌وزیری منصوب کرد.» کاتوزیان افزوده است: «یکی از دلایل این تعجیل شاه آن بود که بنا بر گزارش‌های رسیده افسران میهن‌پرست ارتش خاصه در نیروی هوایی آماده شورش شده بودند.» [۲۱] پس از رسیدن ابلاغ به مجلس، مجلس شورای ملی از ۶۴ نماینده حاضر، ۶۱ نفر به ادامه زمامداری دکتر مصدق رای دادند و فردای آن روز (۳۱ تیر) شورای داوری لاهه به نفع ایران رای داد، مردم پس از پیروزی قیام خود نشاط مضاعفی پیدا کردند و دکتر مصدق، نه‌تنها همگام ملت که استقلال خود را با رشادت تمام بازگرفته بود زمامداری کشور را عهده‌دار شد گویی چون آن عقاب هوشمند جهان دیده «به رهش بسته فلک طاق ظفر».

فرجام سخن

دکتر مصدق با قدرت معنوی و دموکراتیک و منزلت سیاسی که کسب کرده بود در موقعیت پس از جنگ جهانی دوم توانست با کمک مردم در مسند زمامداری تکیه کند. هیات حاکمه ایران (با وابستگی‌های گوناگون آن) و تصمیم‌گیری‌های خام و خردگریزانه شاه از همان آغاز پذیرش نخست‌وزیری دکتر مصدق، برخلاف تمایلات وی و خواسته‌های ملی تلاش می‌کرد و همواره کوشش‌های آنها، هرگاه با دسیسه‌های وابستگان سیاست سلطه‌طلبانه دیگر هم‌آهنگی داشت در مسیر حذف حاکمیت ملی و ساقط کردن زمامداری دکتر مصدق قرار می‌گرفت. وقایع مربوط به قیام سی‌ام تیر ۱۳۳۱ خورشیدی، یکی از انواع توطئه‌ها بود که با شکست روبه‌رو شد. بر پایه منشور مشروطیت‌خواهی، حق با دکتر مصدق و نهضت ملی ایران بود و آنچه اتفاق افتاد و قوام‌السلطنه را هم آلوده کرد، توسط همان گروه حاکمانی بود که شاه در ارتباط با کانون‌های خارجی سلطه (سیاست و اقتصاد) و خانواده‌اش در راس آن قرار داشتند و با کشتارهایی که انجام یافت و آسیب‌هایی که به کشور وارد شد، بر پایه همان قاموس و وجدان مشروطه‌خواهی، شاه از آن زمان باید از سلطنت معزول می‌شد و آنچه تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باقی ماند، مقارنات و احتیاط‌کاری‌ها و احتمال بهبود تخیلی بود و در واقع بعد از کودتا تا پیروزی انقلاب حاکمیت استبدادی جانشینی مشروطیت شده بود و پارلمانتاریسم و نمایش‌های مربوط به آن آرایشگری نظام استبداد را بر عهده داشتند.

ادامه در صفحه ۱۰

الو شرق ۸۸۶۵۴۳۹۰
sharghline@sharghnewspaper.ir
پیامک: ۳۰۰۰۴۶۹۹

■